

زنان زائر

خاطرات زنان ایرانی از شهر مکه^۱

نویسنده: امینه محلاتی^۲
مترجم: صفورا فضل‌اللهی

یکی از وجوه زندگی و فعالیت زنان ایرانی که مورد غفلت واقع شده، سفرها و سفرنامه‌های آنها است. شماری از زنان ایرانی که طی چهار قرن گذشته به پای‌بوسی و زیارت مکه و عتبات عالیات رفته‌اند از خود خاطرات و سفرنامه‌هایی به یادگار گذاشته‌اند. این زوار جزئیات جالبی درباره سفر معنوی‌شان به سرزمین‌های مقدس مسلمانان و مصائب سفرشان مخصوصاً راه زمینی صعب و پرخطر ایران به مکه که از میان صحرای سوزان عربستان می‌گذشت، نگاشته‌اند. در این مقاله چهار نمونه سفرنامه بررسی می‌شود که قدیمی‌ترین آنها به اوایل قرن هیجده و سه‌تای دیگر به اواخر قرن نوزدهم تعلق دارند. نویسندگان این آثار همگی از زنان خانواده‌های اعیان و اشراف بوده‌اند؛ یکی از آنها شاهدخت و دیگری ملکه پیشین بوده و دوتای دیگر نیز کمابیش آشنایانی در میان خانواده‌های قدرتمند داشته‌اند. با وجود این آنها نیز همانند باقی زنان، مردان و زوار سعی داشته‌اند تا فریضه مذهبی حج را به جا آورده و آن را به درستی انجام دهند. این زنان در سفرنامه و خاطراتشان علاوه بر آنکه درباره لذت مذهبی - معنوی‌شان نوشته‌اند همچنین به نقل شرایط نامساعد و فشار مضاعفی پرداخته‌اند که فقط به خاطر زن بودنشان متحمل می‌شدند. به‌تازگی در چندین تحقیق و مقاله مشخص شده که به‌خلاف تفکرات مرسوم که درباره زنان کشورهای مختلف مسلمان در دوران قرون میانه رایج است آنها همت بسیاری به امر تعلیم و تعلم می‌گماشتند.^۱

1. Amineh Mahallati, Women as Pilgrims: Memoirs of Iranian Women Travelers to Mecca.

۲. امینه محلاتی مدرس دانشکده مطالعات خاور نزدیک در دانشگاه پرینستون است.

بسیاری از فرهنگ‌های زندگی‌نامه‌ای که مربوط به مسلمانان هستند چندین بخش را به زنان فاضل و سرشناس اختصاص داده‌اند.^۱ کتب دیگری نیز هستند که مشخصاً به شرح احوال زنان سرشناسی پرداخته‌اند که طی چهارده قرن، در طول تاریخ اسلام ظاهر گشته‌اند.^۲ امروزه نیز مقالات و رسالات بی‌شماری به زبان‌های مختلفی نوشته شده است که نشان می‌دهند زنان از طریق ساخت‌وساز مدارس، حمایت از تألیف آثار علمی - پژوهشی، اهدای موقوفات به مؤسسه‌های آموزشی و گاه حتی با خطاطی کردن و استنساخ نسخه‌ها به ترویج علم می‌پرداخته‌اند.

با توجه به آثاری که از زنان مسلمان باقی مانده است سفرنامه‌های زنان زائر مکه، از جمله زمینه‌هایی است که کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. در این مقاله چهار نمونه سفرنامه که توسط زنان ایرانی نوشته شده و به‌تازگی نیز منتشر شده‌اند، بررسی می‌شوند.

احادیث سنّیان با اتکا به حدیثی که آن را به پیامبر منسوب می‌کنند به شدت زنان را از مسافرت حتی برای یک روز نهی می‌کنند مگر اینکه یکی از خویشاوندان نزدیک (برادر یا پدر) و یا همسر زن او را مشایعت کنند.^۳ از این رو تعداد بسیار زیادی از فقهای سنّی بر این باور بوده که اگر زنی در غیاب همسر یا یکی از خویشان نزدیکش برای انجام فریضه حج مسافرت کند خلاف شرع عمل کرده است.^۴ اما فقهای شیعه این نظریه را رد می‌کنند و بر این نکته مُصرند که آنچه اهمیت دارد تأمین امنیت و آسایش سفر است و این هدف بدون حضور بستگان و اقوام نزدیک زن هم حاصل می‌شود و اهمیّتش برای زن و مرد یکسان است.^۵ منابع ادبی و تاریخی بی‌شماری که متعلق به دوران نخستین و قرون میانی اسلام هستند به مشارکت

E.g. Omaima Abou-Bakr, "Teaching the Words of the Prophet: Women Instructors of the Hadith," *Hawwa*, 1 (2003): 306-28; Asma Sayeed, *Shifting Fortunes: Women and Hadith Transmission in Islamic History* (PhD diss, Princeton University, 2005). See also Muhammad Hashim Kabbani and Laleh Bakhtiar, *Encyclopedia of Muhammad's Women Companions and the Traditions they Related* (Chicago, 1998).

1. See for instance Ruth Roded, *Women in Islamic Biographical Collections* (Boulder, CO, 1994); Richard Bulliet, "Women and the Urban Religious Elite in the Pre-Mongol Period," in *Women in Iran from the Rise of Islam to 1800*, ed. by Guity Nashat and Lois Beck (Urbana and Chicago, 2002), 68-79.

۲. محلاتی، ذبیح‌الله. ریاحین‌الشریعه، (تهران، ۱۳۷۴ه.ق). محمدالحصون و أم علی مشکور، علم‌النساء المؤمنات (قم، ۱۴۱۱ه.ق).

3. See Ibn Rushd, *The Distinguished Jurist's Primer*, trans. by Imran Ahsan Khan Nyazee (Reading, UK, 1994), 1: 379.

4. Ibn Rushd, *The Distinguished Jurist's Primer*, 1: 378.

۵. مقتیه، محمد جواد. پنج مدرسه فقه اسلامی، (قم، ۱۳۷۴)، ۱۷۴ تا ۱۷۵.

Laleh Bakhtiar, *Encyclopedia of Islamic Law* (Chicago, 1996), 158-59.

زنان در سفر سالیانه حج اشاره کرده‌اند.^۱ رسالات بسیاری به‌عنوان کتابچه‌های راهنما برای زنانی که عازم مکه بودند نوشته می‌شد.^۲ مسافران مکه طی چندین قرن در سفرنامه‌هایشان گاه به تشریح نگرانی‌ها و فعالیت‌های زنان زائر پرداخته‌اند. یکی از این افراد ابن‌جُبیر است که در اواخر قرن ۶ هجری به مکه مسافرت کرد. او در هفتمین ماه قمری یعنی ماه رجب در مکه بود و چنین می‌نویسد: در روز بیست‌ونهم ماه رجب در کعبه را به روی زنان باز کردند تا به درون کعبه رفته و در آنجا نماز بگذارند.

زنان از همه جا گرد آمده بودند، آنها از چندین روز قبل برای بازگشاییِ درِ کعبه جمع شده بودند... آن روز زنی در مکه نبود که راهی مسجدالحرام نشده باشد. هنگامی که بنی‌شیبیه برای باز کردن خانه خدا وارد شدند با شتاب در را باز کردند و به سرعت از آنجا رفتند و خانه خدا را در اختیار زنان گذاشتند. زائران مرد نیز مطاف و حجر اسماعیل را (جایگاهی نیم‌دایره که در جوار خانه کعبه است و حضرت اسماعیل و مادرش هاجر در آنجا به خاک سپرده شده‌اند) خالی کردند و دیگر هیچ مردی در اطراف خانه مقدس خدا باقی نماند. زنان چنان با سرعت از پله‌ها بالا رفتند و وارد خانه خدا شدند که مردان بنی‌شیبیه حتی نتوانستند به گرد پایشان برسند. آن‌گاه دست یکدیگر را گرفتند و زنجیری ساختند اما به یکباره زنجیرشان از هم گسست و یکایک نقش بر زمین شدند، بعضی جیغ کشیدند، عده‌ای شیون کردند و چندتایی فریاد زدند: «الله‌اکبر» و عده‌ای هم ندای «لا اله الا الله» سر دادند؛ سپس کارشان را از سر گرفتند و با آسودگی خیال طواف کردند، قدری در حجر اسماعیل ایستادند سپس حجرالاسود را بوسه‌باران کردند و در و دیوار کعبه را در آغوش گرفتند. آن روز باشکوه‌ترین، عالی‌ترین و زیباترین روز زنان بود. پروردگار چنین بختی را نصیبشان کرد و حضور در آستان مقدس را برایشان فراهم کرد. با وجود چنین توفیقی زنان در مقایسه با مردان بخت‌برگشته‌تر و بیچاره‌تر بودند. آنها خانه خدا را از دور تماشا می‌کردند اما برایشان مقدور نبود تا داخلش شوند، به حجرالاسود خیره می‌شدند اما نمی‌توانستند دستی بر آن بکشند بهره آنها از این همه فقط خیره شدن و غم‌جان‌سوزی بود که آنها را به‌سختی فرا می‌گرفت. زنان به غیر از طواف کردن (آن هم با حفظ فاصله از خانه خدا) کار دیگری نمی‌توانستند انجام بدهند. این رویداد سالانه اتفاق می‌افتاد و زنان امیدوار بودند تا در چنین روز باشکوهی شرکت داشته باشند از این‌رو برای چنین روزی تدارکات بسیاری فراهم می‌کردند. باشد که پروردگارشان از روی لطف و کرم به ایمان و نیت بی‌غل‌وغش‌شان پاسخ درخوری دهد.^۳ علاوه بر این ابن‌جُبیر به اطلاعات جالبی درباره شماری از زنان سرشناسی اشاره می‌کند که به زیارت مکه می‌رفتند. یکی از این زنان شریفه جَمَته دختر فُلَیتاح و عمه امیرمختار (امیر وقت مکه در آن روزگار) بود که بر هودج گنبدی‌شکل زیبایی سوار بود و قطاری از خدم و حشم در پی‌اش روان بود. هودج این زن

۱. نگاه کنید به مهدی مهریزی «زن در حج‌گذاری مکه»، فصلنامه ایرانی میقات حج (تهران)، شماره ۶۳ (بهار ۱۳۸۸): ۱۳۴.

۲. دو نمونه از رسالات شیعی عبارتند از: مسالک‌النسوان، نوشته علی‌بن‌عثمان (مرگ ۵۴۹ ه.ق.) و نهج‌البیان اثر نویسنده‌ای ناشناس که در کتابنامه حج اثر محمدحسن بکایی (تهران، ۱۳۷۴)، صفحه ۳۱۰ به آنها اشاره شده است.
3. *The Travels of Ibn Jubayr*, trans. by R. J. C. Broadhurst (London, 1952), 137–38.

شبهه هودج حرم‌نشینان امیر مکه و مقامات عالی‌رتبه بود. مشعل‌های فروزان، مسیر پیش روی اُشتران را روشن می‌کردند و اُشتران هودج‌ها را به آرامی حرکت می‌دادند.^۱ امیر عراق و همراه او امیرانی از خراسان وارد شهر مکه شدند،^۲ در معیت آنها زنان و دختران بسیاری همچون دختر فرمانروای تنگه بوسفور نیز به مکه آمده بودند. این زن یکی از سه بانوی سلطنتی بود که همراه امیر به مکه آمده بود و به‌خاطر قدرت و وسعت قلمروی پدرش زن صاحب‌نفوذی بود. او کارهای عام‌المنفعه بسیاری همچون احداث منابع آب، در مسیر جاده مکه انجام داد و به همین منظور سی چارپا با خود آورده بود که همگی منابع آب را حمل می‌کردند. به غیر از این چارپایان، صد شتر دیگر نیز در قافله وجود داشتند که لباس‌ها، آذوقه و دیگر وسایل او را حمل می‌کردند. این زن در آن زمان حدوداً بیست‌وپنج ساله بود.

دومین بانوی سلطنتی مادر فرمانروای موصل و همسر برادر حاکم سوریه بود که موقوفات بسیاری را به نام خویش ساخته بود. سومین بانو، دختر فرمانروای اصفهان بود که نفوذ بسیاری داشت و کارهای عام‌المنفعه بسیاری انجام داده بود.^۳

هر ساله اگر زنان و شاهدخت‌ها نمی‌توانستند راهی زیارت خانه خدا شوند مردان معتمدی را به جای خود روانه سفر می‌کردند، آنها نیز عازم سفر می‌شدند و به کمک منابع آبی که به همراه داشتند تشنگی مسافران غریب را فرو می‌نشانند. آنها هر روز و شب در صحرای عرفات و مسجدالحرام به مسافران تشنه آب می‌دادند... مسافران فریاد سقاها را می‌شنیدند که با صدای بلند فریاد می‌زدند آب... آب نذری. مسافرانی که ذخایر آب‌شان رو به اتمام بود به سمت سقاها می‌شتافتند و مشرب‌ها و مشک‌هایشان را از آب پر می‌کردند. آن‌گاه سقا با همه نیرویش فریاد برمی‌آورد: خداوند پشت و پناه بانوی ما دختر فلان بن فلان باشد و از مردم نیز می‌خواست تا دعای خیرشان را بدرقه زن سازند و پروردگار نیز پاداش کار خیر زن را به وی ارزانی دهد.^۴ ابن جبیر اولین دیدار این بانوی بزرگ را اینچنین شرح می‌دهد: زن به دیدار مسجدالحرام رفت و عصر آن روز به دیدار مقبره پیامبر شتافت.

او بر تخت روانی سوار بود که در میان تخت‌های کنیزکان و قاری‌خوانان محاصره شده بود. غلامان، خواجه‌گان و خدمه زن با چوب‌دست‌های آهنین‌شان مردمانی را که بر سر راه زن بودند دور می‌کردند تا زن بتواند وارد مسجد شود. زن که عبایی گشاد بر تن داشت از تخت روانش فرود آمد و به پیش رفت تا به مرقد پیامبر سلام دهد و ادای احترام کند. خدمه زن پیشاپیش او حرکت می‌کردند، خدمه مسجد نیز با صدای بلند برای زن طلب بخشش می‌کردند و زن را می‌ستودند. زن با همان عبا به نماز ایستاد و خدمه‌اش نیز هنگامی که او در نماز بود مردمانی را که اطرافش جمع می‌شدند، از او دور می‌کردند. زن به عنوان صدقه با خود غذا

1. *The Travels of Ibn Jubayr*, 128.
2. *The Travels of Ibn Jubayr*, 180.
3. *The Travels of Ibn Jubayr*, 189–90.
4. *The Travels of Ibn Jubayr*, 192.

به مسجد آورده بود تا آنها را به فقرا بدهد و تا هنگامی که شب پرده گستراند همچنان در مسجد باقی ماند.^۱

نخستین زن ایرانی که مشرف به زیارت خانه خدا شد همسر میرزاخلیل، رقم‌نویس دربار صفوی بود که یادداشت‌های سفرش باقی مانده است.^۲ نویسنده که نامش ذکر نشده است از خانواده‌ای اشرافی بود^۳ و بعضی از بستگانش در موقعیت‌های اجرایی طراز اول و صاحب جاه و مقام بودند.^۴ سفرنامه این زن سفرنامه‌ای منظوم و دارای ۱۲۰۰ بیت شعر است که نویسنده برای بیان افکار و مشاهداتش از آن استفاده کرده است.

به این گونه ادبی که در آن نویسنده خاطرات سفرش را به صورت منظوم^۵ روایت می‌کند اصطلاحاً فتوح‌الحرمین^۶ می‌گویند، این قالب ادبی توسط شماری از نویسندگان و همچنین زنی که پیشتر اشاره کردیم مورد استفاده قرار گرفته است.^۷ محی لاری شاعر ایرانی در شعر منظوم و بلندبالایی به شرح سفر مکه و مدینه در سال ۹۱۱ ه.ق پرداخته است. همسر میرزاخلیل در همین ایام به تصنیف سفرنامه‌اش مشغول شد. محمدبن داوود اصفهانی (مرگ ۱۱۳۳ ه.ق) نیز که توسط دربار صفوی به نگهبانی مرقدا اما رضا گماشته شده بود از جمله افرادی بود که سفرنامه منظومی در شرح سفرش از اصفهان به مشهد نگاشت. او در منظومه‌اش از تمامی کاروانسراهای میان دو شهر نام برد.^۸ از آنجا که سفرنامه همسر میرزاخلیل جز نخستین سفرنامه‌های منظومی است که به دست زنان ایرانی نوشته شده سفرنامه مهمی تلقی می‌شود.^۹ نخستین فصل این سفرنامه با نام «آهنگ سفر» آغاز می‌شود:

مرا چون کرد چرخ حیلہ پرداز / جگرخون از فراق یار دمساز

1. *The Travels of Ibn Jubayr*, 207–08.

۲. سفرنامه منظوم حج، شماره ثبتی ۲۵۹۱، کتابخانه مرکزی، دانشگاه تهران، تصحیح رسول جعفریان، (تهران، ۱۳۷۴).

۳. اخیراً روشن شد که این علویه خانم اصلالتا شیرازی و برادرزاده امام جمعه کرمان (که داماد مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله بوده) می‌باشد این علویه خانم همسر آقای شاپورخان پسر عباسقلی خان (و ایشان پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله) بوده است شاپورخان از طرف مادر نوه ملک‌آرا بوده است.

۴. سفرنامه منظوم حج، (تهران، ۱۳۷۴)، ۳۹ تا ۴۰.
۵. برای آگاهی از فهرست آنها نگاه کنید به: منزوی، احمد. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، (تهران، ۱۳۴۸)، ۴۰۳۳ تا ۴۰۳۵.

۶. نگاه کنید به توصیف آثار تاریخی مکه و مدینه و فلسفه مناسک حج در فتوح‌الحرمین، تصحیح رسول جعفریان، (قم، ۱۳۷۴).

۷. شماره ثبتی ۲۵۶، مدرسه سپهسالار، تهران.

۸. دانش پژوه، محمد. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۴۰۶: ۹. و معرفی مصحح سفرنامه‌های منظوم حج: ۱۴ تا ۱۷.

۹. سفرنامه منظوم حج، ۲۳.

ندیدم چاره غیر از سیاحت	حرامم شد به بستر خواب راحت
که تا بستم به طوف کعبه احرام	نه شب خواب و نه روزم بود آرام
بدان سو پای همت را نهادم	کمر بر بستم و بازو گشادم
چو مجنون رو نهادم در بیابان	رفیق من نشد یک تن ز خویشان
خدا باشد رفیق بی‌کسان بس	چه کار آید کسی را باری کس
همایون کردم این فال سفر را	فرو شستم ز دل خوف خطر را
چو مرغ از شاخسار غم پریدم	به محمل سحر صحرا را دیدم
به طرف خانه دادار بی‌چون ^۱	روان گشتم تن تنها به هامون

این زن در اواخر قرن دوازده هجری پس از آنکه همسرش درگذشت مصمم شد تا برای فرو نشانیدن اندوهش به سفری طولانی برود و برای مدتی از زندگی معمولش فاصله بگیرد. از این رو بار سفر برمی‌بندد و از اصفهان عازم مکه می‌شود. او نتوانست هیچ قوم و خویشی را با خود در این سفر همراه کند و همچنان که آیین تشیع نیز به وی اجازه می‌داد بدون هیچ‌یک از محارم مرد راهی سفر گشت و به کاروانی از زوار ملحق شد. نخست به مزار شوهرش رفت که در چند فرسخی شمال اصفهان قرار داشت و شب را نیز در همان جا بیتوته کرد.^۲ سپس راه شمال را در پیش گرفت و به کاشان و قم رفت. از آنجا به سوی شرق رفته و به قزوین و حومه آن یعنی دولت‌آباد که اجداد و آباءش در این شهر سکنی داشتند، رفت. سپس از قزوین راهی تبریز و اردوباد شد (خانواده‌اش اصالتاً زاده این شهر بودند). گاه مناظر زیبای دشت‌ها و باغ‌ها خاطره همسر تازه مرحومش را به یادش می‌آورد و دوباره غم و اندوهش تازه می‌شد. مسافر ما سپس از شهرهای نخجوان و ایروان عبور کرد که در آن ایام هنوز جز اراضی ایران بودند. این شهرها در سر راه قلمروی عثمانیان قرار داشتند و گرچه در آن ایام روابط میان دو کشور کمابیش دوستانه بود، زائران ایرانی هنگام عبور از اراضی آناتولی با مشکلاتی روبه‌رو می‌شدند. مردمان شهر حلب به‌عوض برخورد دوستانه‌تری با زوار داشتند. شهر حلب حال و هوایی همچون شهر اصفهان داشت و بانوی ما را به یاد کودکش می‌انداخت که آنها را در اصفهان گذاشته و راهی سفر شده بود.^۳

منزلگاه بعدی شهر دمشق با زیبایی‌های دلفریبش بود که شاهد لحظات غم‌انگیزی از تاریخ تشیع بود. زوار ایرانی بعد از چندین روز انتظار به کاروان عثمانی‌ها پیوستند که به‌وسیله امیرالحج هدایت می‌شد و قشون مسلحی نیز کاروان را همراهی می‌کرد. امیرالحج مأمور عالی‌رتبه‌ای بود و نویسنده کتاب او را «پاشا» می‌نامد. راه طولانی و خسته‌کننده بود اما به خاطر محافظان و ملازمان کاروان راه امنی بود و

۱. سفرنامه منظوم حج، ۲۴.

۲. سفرنامه منظوم حج، ۲۴ تا ۵۹.

۳. سفرنامه منظوم حج، ۶۱ تا ۷۰.

بدین ترتیب مسافران با عبور از صحرا به شهر مدینه رسیدند.^۱ زوار بعد از مدینه رهسپار مکه شدند تا فریضه حج را به‌جا بیاورند. آنها در تمامی طول سفرشان همرا کاروان عثمانی باقی ماندند چرا که کاروان‌های عثمانی به زوار ایرانی آزادی کامل می‌دادند تا فریضه حج را بنا بر اصول مذهبی تشیع به‌جا بیاورند^۲ و سپس نیز در کمال صحت و سلامت به دمشق باز می‌گشتند.^۳ سفرنامه موردنظر با بازگشت زائران ایرانی به شهر حلب و اورفا به اتمام می‌رسد و چندان مشخص نیست که آیا سفرنامه در همین‌جا به پایان می‌رسد و یا اینکه برگ‌هایی از آن مفقود شده و گزارش سفر مسافرمان ادامه دارد.

نویسنده سفرنامه با دقت فراوان از تمامی منزلگاه‌های میان شهر اصفهان و مدینه نام می‌برد و علاوه بر توصیف دو شهر متبرک مکه و مدینه توضیح مختصری نیز درباره هر منزلگاه می‌نویسد. جزئیاتی همچون میوه‌ها، فرآورده‌های کشاورزی و بازارهای شهرهای مختلف توجه نویسنده را برمی‌انگیزد. اقوام زن به هنگام بازگشت وی در قزوین و آذربایجان به استقبال او می‌روند. خوشبختانه مسافر ما به هنگام عبور از اراضی عثمانیان با مشکل خاصی روبرو نمی‌شود و سفرش را به اتمام می‌رساند.

این سفرنامه متن ارزشمندی برای دانشجویان جغرافیای تاریخی ایران و مسافران راه حج محسوب می‌شود و حاوی هیچ نکته یا ویژگی زنانه‌ای الا سوگواری‌های گه‌گاهی نویسنده در ماتم شوهر متوفایش نیست که هنوز ضایعه فقدان، زن را غمگین و متألم می‌کند و سیل خاطرات خانه و دلبستگی‌اش به شهر و مردمان کشورش همچنان سرریز کرده و زن را اندوهگین می‌کند.

قطعه زیر توصیف نویسنده از شهر حلب است وقتی که در اواخر قرن ۱۲ هجری راهی مکه بود و گویای سبک و شیوه سفرنامه نویسنده موردنظر ماست:

حلب بسیار شبیه اصفهان است، گویی که شهری از شهرهای ایران است. در مغازه‌ها و بازارها و میدان‌های شهر هر چه بخواهی پیدا می‌شود. بازارهای شهر پر است از انواع و اقسام میوه‌ها: انجیر اینجا به شیرینی قند است. هندوانه‌ها سرخ‌تر از یاقوتند، خوش طعم و آبدار. یک دانه از این هندوانه‌ها به‌تنهایی می‌تواند تشنگی صد آدم تشنه را فرو بنشاند.

مردمان حلب از خواهر و مادران خودمان هم مهربان‌تر و خونگرم‌تر هستند. اصفهان و حلب شبیه هم هستند و من را ناگاه به یاد شهرم، کودکان و اقوامم می‌اندازد و چشمانم را غرق اشک می‌کند... «به کجا می‌کسانی‌ام دنیا؟»

ما در این بهشت همیشه سرسبز و خرم شش روز اتراق کردیم. آنگاه دو اقیانوس خروشان از کاروان‌های زائران ایرانی و زوار عثمانی وارد شده و بهم پیوستند و آنچنان بلوا و همهمه‌ای به‌پا کردند که نمی‌توان آن را توصیف کرد، گویی روز حشر فرا رسیده بود. صداها و نعره‌ها چنان بلند بودند که آدمی عقل از کف می‌داد...

۱. سفرنامه منظوم حج، ۷۳.

۲. سفرنامه منظوم حج، ۶۲ تا ۸۲.

۳. سفرنامه منظوم حج، ۲۴ تا ۲۸.

سپس ما به سان سیل به سوی شام (دمشق) سرازیر شدیم. شام همچون بهشت روی زمین است. به‌راستی فقط بهشت یارای آن را دارد که با شام مقابله کند. آب شام همچون گلاب است و نانش به سفیدی برف می‌زند. میوه‌ها یکی از دیگری خوش‌طعم‌تر و بهترند. انگورهای شام شهرت بسیاری دارند و رنگ و مزه‌یشان فراتر از هر وصف و نقلی است. گلابی‌ها و آلوهای جنگلی شام نیز بی‌نظیرند.^۱

دومین زن زائر ایرانی که از خود سفرنامه‌ای^۲ به‌جا گذاشته از اعضای خانواده سلطنتی قاجار و بزرگ‌ترین دختر شاهزاده فرهادمیرزا (مرگ ۱۳۰۵) عموی ناصرالدین شاه، مهرماه خانم عصمت‌السلطنه است. پدر و مادر این زن در سال ۹۳-۱۲۹۲ به زیارت حج رفته بودند و پدرش نیز سفرنامه‌ای نوشته است.^۳ او سه‌شنبه ۲۴ رمضان ۱۲۹۷ سفرش را از تهران آغاز کرد و با گروهی از زنان سرشناس و دو کنیز راهی سفر شد. آنها راه غرب را پیش گرفته و از تهران به همدان و از آنجا به عراق رفتند، دو هفته در عراق اتراق کردند و به زیارت کاظمین، نجف و کربلا رفتند.^۴ سپس در کربلا به کاروانی پیوستند و با عبور از صحرا و اراضی شیوخ مختلف عرب که یک ماه به درازا کشید بالاخره دوشنبه ۴ ذی‌الحجه، یعنی زمان فریضه حج، وارد مکه شدند.^۵ این سفر سفری پرخطر بود و راه صعب‌العبوری داشت چنان‌که نویسنده ما نیز به تفصیل به شرح و توصیف آن پرداخته است. یکی از مسافران به سبب بیماری و خستگی در میانه صحرا جان سپرد و دیگری نیز به دست یاغیان بادیه‌نشین به قتل رسید. کاروان زنان پس از آنکه سه هفته دیگر نیز در مکه ماندند و به انجام فریضه حج پرداختند سپس بار سفر به سوی مدینه بستند. راه، صعب و کسالت‌بار بود و مسافران شیعه اگر دسته‌جمعی و با کاروان سفر نمی‌کردند با خطرات بسیار بیشتری روبرو می‌شدند.^۶ مسیر مدینه به جده بسیار بدتر بود و کاروان‌ها دائماً مورد حمله یاغیان بادیه‌نشین واقع می‌شدند،^۷ گاهی حتی ارادل و اوباش محلی نیز از آنها اخاذی می‌کردند.^۸ کاروان مجبور بود تا به مدت سه هفته در جده منتظر لنج باقی بماند و از آنجا راهی بوشهر شود.^۹ نویسنده چندین صفحه از سفرنامه‌اش را به دریازدگی خود و چند تن از همراهانش اختصاص داده است که در نهایت به مرگ یکی دو نفر نیز منجر شد.^{۱۰} نویسنده ده روزی

۱. سفرنامه منظوم حج، ۲۴ تا ۲۸.

۲. سفرنامه مکه، شماره ثبتی ۱۲۲۵، کتابخانه مجلس، تهران، تصحیح رسول جعفریان. میقات حج، ۱۷ (۱۳۷۵): ۵۷ تا ۱۱۷.

۳. هدایت‌السبیل، (تهران، ۱۲۹۴)، و تصحیح اسماعیل نواب‌صفا (تهران، ۱۳۶۶).

۴. سفرنامه مکه، ۵۹ تا ۷۰.

۵. سفرنامه مکه، ۷۴.

۶. سفرنامه مکه، ۷۹.

۷. سفرنامه مکه، ۸۵ تا ۸۷.

۸. سفرنامه مکه، ۸۳، ۹۱ تا ۹۳.

۹. سفرنامه مکه، ۸۸ تا ۱۰۱.

۱۰. سفرنامه مکه، ۹۴ تا ۹۸.

را در بوشهر سپری کرد و سپس به شیراز رفت و دو ماه و یازده روز در آنجا ماند. زمانی که مسافر ما هنوز در شیراز بود شوهرش به تیر غیب گرفتار شد و درگذشت، اما خبر مرگ شوهرش را از او مخفی کردند. عاقبت مسافرمان راهی تهران شد و از تخت‌جمشید، کاشان و قم عبور کرد^۱ و بالاخره سه‌شنبه ۹ رجب ۱۲۹۸ وارد تهران شد و سفرش پس از نه ماه و ۱۴ روز به اتمام رسید.

این سفرنامه همانند اکثر سفرنامه‌های دوره قاجار بر ناتوانی، ضعف و بی‌توجهی دولت مرکزی در برابر حق‌کشی‌ها، رفتارهای ناعادلانه و ضعف دستگاهی گواهی می‌دهد که حکام و والیان محلی‌اش در قبال رعایای مملکت انجام می‌دادند. نویسنده که خود شاهدخت بود طی سفرش بسیاری از این جفاها و بی‌عدالتی‌ها را مشاهده کرد و آنها را به رشته تحریر درآورد اما فقط به ابراز اظهارنظرهای شتاب‌زده و سرسری بسنده کرد و آنها را به دستگاه حاکم نسبت نداد.^۲ این شاهدخت چه در داخل ایران و چه در خارج ایران مورد استقبال قرار گرفت و از او همچون مهمانی عالی‌مقام پذیرایی کردند. سفرنامه او مملو از اطلاعات جالبی درباره ویژگی‌های فرهنگی و بومی مناطق مختلفی است که او هنگام سفرش آنها را دید و یا از آنها عبور کرد، همچنین سفرنامه او دارای اطلاعات ارزشمندی درباره موقعیت و جمعیت ایران در آن ایام است. نکته جالب دیگر در مورد این نوشته روایت نویسنده از مصائب، خطرات و آلامی است که زوار ایرانی هنگام زیارت حج متحمل می‌شدند. با این حال مشکلات سفر درون‌مایه مشترکی است که تقریباً در تمامی سفرنامه‌های حج این دوران دیده می‌شود.

زنان در سفرنامه موردنظر حضور آشکاری دارند. شاهدخت (نویسنده) از سر دقت و علاقه تمامی دیدارها و ملاقات‌هایش را با زنان خانواده‌های سلطنتی و همچنین زنان صاحب‌مقامی که همراه شوهرانشان ساکن عتبات هستند، مرقوم می‌کند. او همچنین به کسانی اشاره می‌کند که در این اماکن دفن شده‌اند. تمامی زنانی که او از آنها نام می‌برد به خانواده‌های اشرافی تعلق دارند البته به‌استثنای سیصد زنی که همراه آنها از شیراز به اصفهان سفر کرده و لاجرم در سفرنامه‌اش از آنها نیز نام می‌برد.^۳ حال و هوای زنانه سفرنامه شاهدخت از اشاراتی نظیر امتناعش از بیتوته کردن در اقامتگاه سفیر ایران در جده که مردی عزب بوده^۴ و یا شمع نویسنده از دیدن سبزیجات تابستانی در بازار مدینه در اواخر پاییز، فراتر نمی‌رود. نویسنده در سفرنامه‌اش به چنین وقایعی اشاره می‌کند^۵ اما به عوض هیچ اشاره‌ای به وضعیت زنان و مردان مدینه نمی‌کند. این سفرنامه نشان‌دهنده شناخت و درک نویسنده از زیبایی و منابع طبیعی است. قطعات زیر معرف سبک نویسنده هستند. اولین بخش سفرنامه توصیفی از شهر مدینه است:

یک‌شنبه ۹ محرم‌الحرام ۱۲۹۸: چهار ساعت از طلوع آفتاب گذشته بود که وارد مدینه شدیم. در خانه‌ای

۱. سفرنامه مکه، ۱۰۲ تا ۱۱۶.

۲. سفرنامه مکه، ۶۳.

۳. سفرنامه مکه، ۱۱۰.

۴. سفرنامه مکه، ۸۸.

۵. سفرنامه مکه، ۸۰.

نزدیک مرقد مطهر بیتوته کردیم. خانه مشرف به کوه اُحد و باغی بود. مدینه چه هوای مطبوع و دلپذیری دارد. هوایی بهشتی با کوه‌های پُر جلال و جبروت دارد آنچنان که سر از دیدنشان به دوار می‌افتد. حتی اکنون که آخر پاییز است باز هر میوه‌ای در بازارهای شهر پیدا می‌شود از باقالی و بادمجان بگیر تا سبزیجاتی به طروات و سبزی زمرد. غذایی خوردیم، استحمام کردیم و به زیارت مرقد مطهر رفتیم...

در شب مناره‌های مرقد مطهر با چراغ‌ها روشن و نورانی می‌شوند. از خیابان، منظره مناره‌ها واقعاً زیبا و باشکوه است. مناره‌های منور هر کدام سه طبقه هستند. مرقد مطهر هشت مناره دارد و هر مناره حداقل با دویست چراغ در هر طبقه روشن می‌شود. از این گذشته مرقد نیز غرق نور و چراغ است.^۱

قطعه بعدی سفر دریایی جده به بوشهر است که مسافران با یک کشتی انگلیسی عازم سفر شدند: سه‌شنبه ۲۶ صفر ۱۲۹۸: یاد با سرعت تمام می‌وزد. ناخدا تمامی طول شب بیدار بود و چشم بر هم نگذاشت. انگار این مردم اصلاً خواب ندارند. در ایران اگر کسی یک شب سرش به بالین نرسد تمام روز آه و ناله می‌کند و مثل کنده درختی روی زمین می‌افتد اما این مردم نه روی زمین می‌افتند و نه برای تجدید قوا استراحت می‌کنند بلکه دائم تلاش و تقلا می‌کنند... ناخدا تمامی روز چشم از قطب‌نما برداشت، دائم سکان کشتی را در دست داشت و پلک هم نمی‌زد. الله‌اکبر که خدا چه هوش و فراستی به مخلوقاتش داده که توانسته‌اند چنین کشتی بزرگی را ساخته و آن را در چنین دریای وسیعی هدایت کنند.

سه‌شنبه ۳۰ صفر: چهار ساعت و نیم قبل از غروب آفتاب چشممان به کوه‌های مسقط افتاد. ناخدا که همه سعی‌اش بر این بود که از هوای طوفانی دریا دور شود مسیر مستقیم را انتخاب نکرد. او مردی بسیار منطقی است. جای من در اتاقک پشت سر ناخدا واقع شده است به همین خاطر ناخدا شب‌ها با صدای بسیار آرامی با جاشوهای کشتی حرف می‌زند تا مبادا من از خواب بیدار بشوم. انگار هر چه رفتار ناشایست و زشت وجود دارد فقط از مردم کشور ما سر می‌زند.^۲

سومین زن ایرانی که به زیارت مکه رفت و سفرنامه نوشت زن ناشناسی از کرمان است که از خانواده‌ای اشرافی بوده است.^۳ این زن به فرقه محلی قدرتمندی به نام شیخیه تعلق داشت که از جمله فرق متمایز تشیع است. مسافر ما به همراه تعدادی از اقوامش سفرش را از کرمان و در روز دوشنبه ۲۵ رمضان ۱۳۰۹ آغاز کرد و از آنجا به بندرعباس و خلیج فارس رفت.^۴ هر چند مسافران هنوز راه چندان را طی نکرده بودند اما بخش اول سفرشان سه هفته طول کشید چرا که بسیاری از آنها به علت شیوع آنفولانزا بیمار شدند. آنها از بندرعباس سوار بر کشتی مسافری به سوی بمبئی رفتند. مسافر ما نیز یک هفته‌ای در بمبئی توقف

۱. سفرنامه مکه، ۸۰.

۲. سفرنامه مکه، ۹۴ تا ۹۹.

۳. روزنامه سفر حج، عتبات عالیات و دربار ناصری، ناشناس، شماره ثبتی ۳۹۳ کتابخانه ادبیات، دانشگاه تهران، تصحیح رسول جعفریان، (قم، ۱۳۸۶).

۴. روزنامه سفر حج، (قم، ۱۳۸۶)، ۳۸.

کرد و سپس به دستة هفتصد نفری زوار افغانی و هندی پیوست و همراه آنها سوار بر کشتی از بمبئی به سوی جدّه رفت. ده روزی را در ساحل جدّه در قرنطینه به سر برد و بالاخره دوشنبه اول ذی‌الحجه وارد مکه شد.^۱ پس از انجام فریضة حج، به همراه کاروان عازم مدینه شد و یک هفته‌ای در مدینه اتراق کرد. سپس مدینه را ترک کرده و راه شمال را پیش گرفت و عازم زیارت عتبات عالیات شد. پس از آنکه به نجف رسید دو هفته در نجف ماند و سپس به کربلا، کاظمین و سامرا رفته و دوباره به کاظمین و سپس بغداد بازگشته و شنبه هشتم ربیع‌الثانی عازم ایران شد^۲ و پس از آنکه از مرز گذشت جمعه ۲۵ جمادی‌الاول وارد تهران شد.^۳ مسافر ما یک سالی را در دولت‌خانه تهران ماند و سه‌شنبه ۲۴ ذی‌الحجه ۱۳۱۱ راهی خانه‌اش شد^۴ و از شهرهای قم، کاشان و یزد گذشت تا اینکه دوشنبه ۱۲ صفر ۱۳۱۲ به کرمان رسید.^۵

این سفرنامه در قیاس با دو سفرنامه قبلی دارای جزئیات بیشتری است و گاه توصیف‌های ارزشمند و مفیدی درباره مناطق و اماکن مختلف در اختیار مخاطبان و خوانندگان می‌گذارد. گزارش سفر بمبئی از باغ گیاه‌شناسی، موزه، باغ وحش، کارخانه نساجی و تأسیسات آبی این شهر به شکل حیرت‌آوری از روایتی سرزنده و پرتحرک برخوردار است.^۶ با این وجود تأکید و تمرکز اصلی متن به روی سختی‌ها و خطرات راه مکه است که با لحن تلخ و ناامیدانه‌ای روایت شده‌اند. در واقع تمامی سفرنامه درباره هراس، نگرانی‌ها، رنج‌ها، مصائب و آزاری است که زائرمان در طول سفرش به خود دیده و چشیده است. او در طول سفرش چندین مقام عالی‌رتبه را ملاقات کرد که همگی نیز به گرمی از وی استقبال کردند.^۷ مسافر ما در سفرنامه‌اش به غیر از یکی دو مورد چندان به زندگی روزمره شهرهای ایران، عربستان و یا بین‌النهرین نمی‌پردازد.

زنانگی در تمامی متن اثر هویدا است و به روابط میان حلقه‌های نزدیک دوستان و خانواده ختم می‌شود، تنها استثناء هنگامی است که نویسنده به روایت زندگی روزمره در حرمسرای شاه می‌پردازد. او به هنگام بازگشتش به کرمان به مدت یک سال و نیم به عنوان مهمان و ملازم، در حرمسرای شاه توقف کرد. این بخش از سفرنامه یکی از مهم‌ترین و ارزنده‌ترین قسمت‌های آن است چرا که فرصت نادری برای مخاطب فراهم می‌آورد تا از بیرون به تماشای زندگی محرمانه زنان حرمسرا و روابط میان شاه و همسرانش بپردازد. جالب آنکه بخش حرمسرای سفرنامه از دید زائر حج نوشته نشده است و آنچنان روایت جذاب و منحصر به

۱. روزنامه سفر حج، ۴۲ تا ۶۵.

۲. روزنامه سفر حج، ۷۵ تا ۹۸.

۳. روزنامه سفر حج، ۱۰۲ تا ۱۱۷.

۴. روزنامه سفر حج، ۱۹۵.

۵. روزنامه سفر حج، ۱۹۷ تا ۲۰۸.

۶. روزنامه سفر حج، ۵۲ تا ۵۷.

۷. نگاه کنید به توصیف‌های نویسنده به هنگام دیدارش با آقاخان سوم (ص ۵۶ و ۵۷) و میرزای شیرازی مرجع تقلید شیعیان در آن زمان (ص ۹۵ و ۹۶).

فردی دارد که از چهارچوب مطالعات امروز هم فراتر می‌رود.

گزیده‌ی زیر نمونه‌ای از یادداشت‌های او به هنگام دیدارش از شهر بمبئی است:

اول ذی‌القعدة ۱۳۰۹: هر روز به تماشای اماکن دیدنی شهر می‌رویم. چند روز پیش به تماشای باغ گیاه‌شناسی سلطنتی رفتیم. نمی‌دانم چگونه شکوه و زیبایی این باغ را توصیف کنم. چه بسیار درختان گوناگونی که هرگز پیشتر آنها را به چشم ندیده بودیم. گل‌های رنگارنگ بسیار زیادی در باغ وجود داشت اما هیچ کدامشان عطر و بو نداشتند. گیاهان زیادی با برگ‌های الوان دیدیم که در گلدان‌های بزرگ کاشته شده بودند اما هیچ‌یک میوه نمی‌دادند. آدمی با دیدن آنها هوش و حواسش را از دست می‌دهد. من نیز از توصیف این همه زیبایی قاصر و هر کس بایست به چشم خویش این زیبایی‌ها را ببیند.

در باغ وحش قفس‌های بزرگی برای حیوانات ساخته شده است. در یکی از قفس‌ها دو شیر بزرگ و در دیگری چهار پلنگ بزرگ و کوچک دیده می‌شد. در قفس دیگری از دو ببر عظیم‌الجثه نگهداری می‌شود، در قفس بزرگی، تپه‌ای سنگی برای خرس‌ها ساخته بودند که چندین لانه در آن حفر شده بود و ما سه خرس دیدیم که داخل لانه‌ها خوابیده بودند. در باغ وحش شغال، میمون، روباه، گراز، گورخر، گاو، حیوانات کوهی نظیر غزال و بز کوهی و میمون ریش سفید دیده می‌شود. همچنین تپه‌ی پوشیده از علفی را به مارها اختصاص داده بودند و مارهای سمی را در آنجا رها کرده بودند. هنگامی که به تماشای این مکان رفته بودیم چشممان به مارها افتاد که در سوراخ‌های تپه خوابیده بودند. این باغ وحش مملو از انواع و اقسام پرندگان است: شترمرغ، غاز، طوطی، پرندگان دریایی، خروس، کاکلی، کبوتر، پرستو و سهره. دیگر چه بگویم، آدمی از این همه تنوع سرگیجه می‌گیرد.

در موزه بمبئی تالارهای مخصوصی را به عتیقه‌جات و دیگر اشیاء اختصاص داده‌اند. اولین تالار نمایشگاهی از حیوانات خشک شده بود که از پرند و ماهی گرفته تا مار و حتی بوفالو را خشک و مومیایی کرده و آنها را در جعبه‌های شیشه‌ای گذاشته بودند. انواع و اقسام ماکیان، پرندگان دریایی و ماهی‌ها در اندازه‌های مختلف به گونه‌ای خشک شده بودند که انگار زنده‌اند و چشمانشان همچون جاندارانی که جان در بدن دارد، می‌درخشید و برق می‌زد. در این تالار ببر خشک شده‌ای که همچون ببری زنده می‌نمود و مارهای مومیایی نیز دیده می‌شدند که نگاهی غریب داشتند. حیوانات و اجساد تشریح شده در جعبه‌های شیشه‌ای قرار داشتند و تماشاگران آنها را مشاهده می‌کردند. نمونه‌هایی از سنگ‌های مختلف و داروهای گوناگون نیز در این جعبه‌های شیشه‌ای به نمایش گذاشته شده بودند. در اینجا انواع میوه‌های اقصاب نقاط جهان دیده می‌شوند، گویی همین لحظه آنها را از بوته یا درختی چیده‌اند حتی انواع کدو، چغندر قند و ترب هم وجود دارد. هر چیز خوردنی اگر در دسترس باشد، آن را به صورت طبیعی خشک کرده و یا آن را به صورت مصنوعی تولید کرده و سپس در جعبه‌های شیشه‌ای می‌گذارند. مواد معدنی، انواع کتان، پشم، ابریشم و چوب و هر آنچه که در تمامی جهان یافت می‌شود در این موزه به نمایش گذاشته شده است.

دومین تالار موزه نمایشگاهی از اشیاء چینی، مسی و ظروف شیشه‌ای از زمان‌های کهن تا به امروز است و تغییرات این اشیا و گاه اشکال عجیب آنها در گذر زمان دیده می‌شوند. در این نمایشگاه حتی ابریق‌هایی

دیده می‌شود که دقیقاً نمی‌دانم قدمتشان به چندین هزار سال پیش باز می‌گردد. این اشیاء در هر عصری مطابق عرف و سلیقه آن عصر تولید و ساخته می‌شده‌اند. در کاغذهای کوچکی نام و تاریخ هر شی نوشته شده و به همراه شی درون جعبه شیشه‌ای گذاشته شده است. در این موزه تاج‌های پادشاهان پیشین، کلاه‌های قدیمی، عمامه‌های گوناگون از زمان‌های گذشته تا کنون به صورت پیچیده شده یا دوخته شده در جعبه‌های شیشه‌ای به نمایش گذاشته شده‌اند و بازدیدکنندگان می‌توانند اشکال متفاوت این اشیاء را در گذر زمان مشاهده کنند. انواع لباس‌های مردانه و زنانه از البسه پادشاهان گرفته تا مردمان عادی روزگاران قدیم و حتی امروزه نیز جمع‌آوری و در جعبه‌های شیشه‌ای نگهداری می‌شوند. همچنین جواهرات هر روزگار مانند انگشترهای مخصوص، مهرها و منسوجاتی که هر یک هزار سال قدمت دارند به همراه قالیچه‌های قدیمی، یونیفرم‌های نظامی و پاپوش‌ها و کفش‌های هر عصر در این جعبه قرار داده شده‌اند. هیچ کلمه‌ای قادر نیست تا ظرافت این اشیاء را توصیف کند.

در بمبئی یک روز از کارخانه نساجی بازدید کردیم که منسوجات کتانی و ابریشمی تولید می‌کرد. سر آدمی در این کارخانه به دوار می‌افتاد. در هر کارخانه دویست دوک، هر یک برای کاربرد متفاوتی، می‌تاییدند و نخ می‌ریسیدند و کارگران نیز مشغول کار بودند. زنان هندی در بخش تولید پارچه‌های ابریشمی کار می‌کردند و هر یک وظیفه جداگانه‌ای بر عهده داشتند. از آنجا راهی قسمتی شدیم که در آنجا دستمال‌های پارچه‌ای می‌بافتند. از مردی که سرکارگر این بخش بود خواستم تا دستمال چهارگوشی برایم بیافد اما نه او زبان فارسی بلد بود و من نه زبان هندی بلد بودم.

فردای آن روز به بازدید سامانه آبی شهر بمبئی رفتیم. در شهر بمبئی آب شیرین وجود ندارد و تنها در بیست فرسخی شهر آب شیرین یافت می‌شود. هندی‌ها آب را از کوه‌های دورتادور شهر حمل کرده و با نصب چرخ‌ها و قرار دادن لوله‌های آب در درون زمین، آب شیرین را به خانه‌ها، بازار، کارخانه‌ها و حتی ساختمان‌های سه یا چهار طبقه می‌فرستند. در هر خانه آب از شیرهای آب که در پنج شش نقطه خانه واقع شده بیرون می‌زند، این شیرهای آب همانند همان شیرهایی هستند که ما نیز در مخازن آبی کشورمان به کار می‌بریم. هندوها لوله‌های آهنی ساخته‌اند و بر بالای هر یک شیر آبی نصب کرده‌اند؛ با تاباندن شیر آب، آب از لوله بیرون می‌آید. چنین کاری تکنولوژی مهمی محسوب می‌شود. آب در حداقل سی تا چهل هزار نقطه دیگر در شهر به همین شیوه بیرون می‌آید.

هندی‌ها آب را از طریق پلکان و نصب لوله‌های آب به حمام‌ها و دستشویی‌های طبقات بالای ساختمان‌ها می‌برند. هر ساختمان یک یا دو شیر آب دارد که به حوضچه‌ای باز می‌شود که طبقه پایین ساخته شده است. هر ساختمان بیست شیر آب دارد. آب در هر کارخانه، بازار و هر مغازه‌ای یافت می‌شود. این مسئله، مسئله عجیبی است که نمی‌توان آن را به خوبی تشریح کرد.^۱

۱. روزنامه سفر حج، ۱۱۷ تا ۱۹۵.

چهارمین زن ایرانی که متحمل رنج نگارش سفرنامه مکه شد یکی دیگر از اعضای خانواده سلطنتی قاجار می‌باشد. سکینه سلطان خانم اصفهانی کوچک^۱، همسر ناصرالدین شاه (دوران حکومت ۱۳۱۳-۱۲۶۵) نویسنده سفرنامه مزبور نام دارد. سکینه سلطان در جوانی بیوه شد^۲ و از سن دقیقش به هنگام ازدواجش با شاه خبر نداریم و نمی‌دانیم در زمان قتل شاه چند ساله بوده است. در زمان حکومت مظفرالدین شاه^۳ به این زن لقب «وقارالدوله» دادند و همچون دیگر زنان شاه شهید با او نیز مهربانی و احترام رفتار کردند.^۴ سکینه سلطان که هنوز جوان^۵ و زیبا بود^۶ بعد از ترور شاه^۷ با میرزا اسماعیل خان معتصم‌الملک^۸ آشتیانی^۹ ازدواج کرد. او صاحب مرتبه‌ای اداری بود^{۱۰} و در اواخر دهه سی عمرش به سر می‌برد که با سکینه سلطان ازدواج کرد. سکینه سلطان به خوشی عمر گذراند^{۱۱} اما از لذت مادر شدن محروم بود و پس از آنکه به سفر حج مشرف شد سفرنامه‌ای نوشت.^{۱۲} سکینه سلطان در مقایسه با دیگر زنانی که در این مقاله از آنها نام بردیم زن ادیبی محسوب می‌شود و نوع نثرش نشان می‌دهد که با ادبیات زمانه‌اش آشنا بوده^{۱۳} و همچنین

۱. روزنامه سفر حج، ۵۲ تا ۵۵.

۲. روزنامه سفر عتبات و مکه، تصحیح رسول جعفریان و کیانوش کیانی هفت‌لنگ، (تهران، ۱۳۸۹).

۳. نگاه کنید به معرفی مصحح سفرنامه سکینه سلطان وقارالدوله، تصحیح کیانوش کیانی هفت‌لنگ، (تهران، ۱۳۸۴)، ۲۲ تا ۲۵ و روزنامه سفر عتبات و مکه، ۷ تا ۹. بنا به نظر سکینه سلطان او از نوادگان آقا محمد بیدآبادی دانشمند معروف اصفهانی در اواخر قرن ۱۲ بود. (سفرنامه سکینه سلطان وقارالدوله، ۹۰ تا ۹۱).

۴. سفرنامه سکینه سلطان وقارالدوله، ۷۱، ۱۰۵. همچنین نگاه کنید به: روزنامه سفر عتبات و مکه، ۲۹، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۴، ۶۳، ۷۱، ۱۵۷.

۵. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۸، ۲۳.

۶. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۲۹، ۱۴۷.

۷. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۱۲۸.

۸. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۷۱، ۱۰۵.

۹. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۳۶.

۱۰. متولد شیراز ۱۲۷۷ و کارمندی اداری بود و در موقعیت‌های استانی بی‌شماری خدمت کرد (ممتحن‌الدوله صادقی، رجال وزارت خارجه، تصحیح ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۵، ۱۳۹). در زمان سفر سکینه سلطان او یکی از کارمندان عالی‌رتبه شاهزاده سلطان عبدالحمید میرزا عیان‌الدوله بود که بعدها والی ایالت خوزستان و بعد از آن نخست‌وزیر ایران شد (روزنامه سفر عتبات و مکه، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۶). میرزا اسماعیل خان در ذی‌القعدة ۱۳۲۳ به سمت کارگزار خارجه در ایالت مازندران منصوب گشت (عبدالحسین خان سپهر، یادداشت‌های ملک‌المورخین، تهران، ۱۳۳۸، ۳۰۶). او احتمالاً همان معتصم‌الملکی است که حسن مرسلوند در کتاب زندگی‌نامه مشاهیر ایران (تهران، ۱۳۶۹، ۱: ۸۲) از او به عنوان پیشکار نصرت‌الدوله، نایب‌السلطنه احمدشاه قاجار نام می‌برد.

۱۱. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۳۵، ۱۱۹، ۱۴۹، ۱۶۰.

۱۲. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۳۵، ۸۸.

۱۳. سفرنامه سکینه سلطان وقارالدوله، ۵۲، ۸۱، ۱۲۶ (همچنین نگاه کنید به ۳۴، ۳۹، ۴۵، ۵۲، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۸۶، ۱۴۳، ۱۵۹).

در نوشتن نظم^۱ و نثر^۲ دستی داشته و تخلصش نیز «وقار» بوده است.^۳ سکینه سلطان در بسیاری از سفرهای ناصرالدین شاه همراه شاه بوده^۴ و جابه‌جا در سفرنامه‌اش از خاطرات سفرها^۵ و اسب‌سواری‌هایش^۶ با شاه یاد می‌کند. او علاوه بر سفرنامه حج سفرنامه‌های دیگری نیز نوشته است که شرح سفرش به شیراز با همسرش اسماعیل خان آشتیانی در ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۳ است، خوشبختانه این سفرنامه منتشر شده^۷ و در آن تصویری از سکینه سلطان به همراه سه زن دیگر شاه باقی مانده و چاپ شده است.^۸

سفر سکینه سلطان به مکه شنبه اول رجب ۱۳۱۷^۹ و از شهر تهران آغاز شد و پس از یک سال درازا سرانجام سه‌شنبه ۱۵ جمادی‌الاول ۱۳۱۸^{۱۰} و در شهر بروجرد به اتمام رسید. سکینه سلطان در بروجرد به همسرش پیوست که در آن ایام به عنوان مأمور دولت^{۱۱} در آن شهر زندگی می‌کرد و سرانجام دوشنبه چهارم ذی‌الحجه همان سال به تهران بازگشت.^{۱۲} سکینه سلطان ابتدا راهی عراق شد و به زیارت مراقد مقدس شیعیان در کاظمین، نجف و کربلا رفت. سپس از راه حلب راهی اسکندریه شد و در آنجا با کشتی عازم جده شد و سپس روز جمعه ششم ذی‌الحجه ۱۳۱۷ وارد شهر مکه گشت و به موقع به زمان فریضة سالانه حج رسید و بعد نیز راهی مدینه شد. او به هنگام بازگشت به خانه راه زمینی را انتخاب کرد و از راه صحرای عربستان به نجف رفته و پس از زیارت شهرهای مقدس کربلا، کاظمین و سامرا سرانجام عازم ایران شد و همان‌گونه که در سطور بالا نیز گفته شد به شهر بروجرد رفت و به همسرش پیوست.^{۱۳}

این سفرنامه اطلاعات مفیدی، گرچه اندک، درباره مردمان ایران‌زمین در آن روزگار مطرح می‌کند که شامل نکات بسیاری درباره عدم امنیت جاده‌ها^{۱۴} و ناراضایتی روزافزونی می‌شود که میان مردمان آن روزگار نسبت به دستگاه حاکم^{۱۵} وجود داشت و سرانجام نیز منجر به انقلاب مشروطه شد. این سفرنامه همچنین

۱. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۳۱، ۳۷، ۴۱، ۵۰، ۵۸، ۶۴، ۷۱، ۹۶، ۱۳۴، ۱۴۳.

۲. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۸۸، ۱۴۳.

۳. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۸۸.

۴. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۶۳.

۵. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۳۱، ۳۳، ۶۳.

۶. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۶۴، ۱۳۸.

۷. روزنامه سفر عتبات و مکه.

۸. خسرو معتمدی و نیلوفر کسرا، سیاست و حرمسرا: زن در عصر قاجار (تهران، ۱۳۷۹). همچنین نگاه کنید به سفرنامه سکینه سلطان وقارالدوله، ۲۲، روزنامه سفر عتبات و مکه، ۷.

۹. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۲۹.

۱۰. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۱۳۹.

۱۱. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۱۴۴ و ۱۴۶.

۱۲. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۱۵۶.

۱۳. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۴۹ تا ۱۳۹.

۱۴. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۳۲، ۳۷، ۳۹، ۴۲.

۱۵. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۱۴۸.

حاوی اطلاعاتی دربارهٔ قیمت کالاهای مصرفی در اماکن و شهرهای مختلف^۱ است. از آنجا که نویسنده از زیبایی مناظر طبیعی لذت می‌برده است در سفرنامه‌اش به توصیف مناظری می‌پردازد که طی سفرش آنها را تماشا کرده است؛^۲ گاه این مناظر او را به یاد مناظری می‌اندازد که طی سفرهایش با شاه شهید آنها را دیده و تماشا کرده است.^۳

سفرنامهٔ مزبور وضعیت زنان آن روزگار و نگرش زمانه را نسبت به آنها نشان می‌دهد. نویسنده در اثرش گاه با حسرت بسیار،^۴ روزهایی را به یاد می‌آورد که به همراه دیگر زنان^۵ شاه شهید در دربار زندگی می‌کرده و دل‌تنگ آن روزها می‌شود و از ملاقات دوباره و هم‌صحبتی^۶ با زنان شاه (هووهایش!) لذت می‌برد و از اینکه او و دیگر زنان شاه مجبور شدند که پس از ترور شاه اندرونی و حرمسرای شاه را ترک کنند^۷ اندوهگین می‌شود. گاه دست به آسمان بلند می‌کند و از خدا می‌خواهد تا هیچ زنی بیوه نشود^۸ و دعا می‌کند تا زنان شاه فعلی به سرنوشت او دچار نشوند.^۹ سکینه سلطان به تبعیت از فرهنگ سنتی آن روزگار، خود را ضعیفه^{۱۰} می‌نامد و از اطلاق چنین نامی بر خود شرمگین نیست و حتی خوشحال است که زنان کارهای سختی همچون حمل باربونهٔ سفر را به عهده ندارند؛^{۱۱} اما گله‌مند است که چرا فرهنگ سنتی مرد را اختیاردار زن کرده^{۱۲} و ناراضی است که چرا زن، فارغ از اینکه چه زنی است و به چه طبقه‌ای تعلق دارد بایست حتی برای مسافرت کردن هم از شوهرش اجازه بگیرد و مشرف به زیارت مکه و مدینه^{۱۳} شود. حتی زبان به شکوه می‌گشاید که چرا زن بودن چنین قیدوبندهایی^{۱۴} را بر او روا داشته و چرا مردان خواهش و اراده‌شان^{۱۵} را بر زنان تحمیل می‌کنند. وقتی مردان کاروان که در میان آنها پسرعمویش نیز دیده می‌شود خواهش او را

۱. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۳۲، ۳۳، ۳۷.

۲. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۷۱ تا ۷۷.

۳. این مناظر و شهرها شامل سلطان‌آباد (اراک فعلی)، بروجرد، مازندران، جاجرود، لار و شهرستانک و همچنین تفریح‌گاه‌های محلی مانند دوشان‌تپه و قصر فیروزه می‌شوند. نگاه کنید به روزنامه سفر عتبات و مکه، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۵۹، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۱، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۰.

۴. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۴۱، ۱۴۱، ۱۴۹.

۵. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۷۱.

۶. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۶۳، ۱۵۲، ۱۵۴.

۷. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۶۳.

۸. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۵۵.

۹. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۱۴۳.

۱۰. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۵۳.

۱۱. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۹۰.

۱۲. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۱۲۸.

۱۳. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۳۱، ۱۱۴.

۱۴. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۷۰.

۱۵. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۸۳.

نمی‌پذیرند و برای زیارت مرقد حضرت زینب به شام نمی‌روند زبان به گله می‌گشاید و می‌نویسد: «زن و مرد هر که باشند در نهایت زن موجود بخت‌برگشته‌ای است که اسیر چنگال مرد است.»^۱

قطعات انتخابی زیر نشان‌دهنده سبک سفرنامه‌ی او هستند، اولین قطعه شرح سفرش از دمشق به حلب است: شنبه ۸ ذی‌القعدة ۱۳۱۷: از خواب بلند شدم، نماز خواندم و سوار استران شدیم و قدم در جاده گذاشتیم. جاده از میان جنگلی می‌گذشت که اینجا و آنجا تپه‌های خاکی داشت و پر از سرو کوهی بود و شبیه جاده‌های اطراف جاجروود بود که به سوی جنگل‌های شمال می‌رفت. جنگل رفته‌رفته تمام شد و جاده به دشتی رسید. اما چه دشتی بود این دشت! همه‌ی این روزها یک طرف این روز هم یک طرف. دشتی بود پر از هزاران هزار گل. خداوند شاه شهید را بیامرزد. کاش اکنون اینجا بود و این گل‌ها را تماشا می‌کرد، اگر بود با وجود مبارکش به این دشت جان می‌داد. آن وقت هر روز ده‌ها شاخه از این گل‌ها را به خانه می‌آورد و آنها را با واژه‌های زیبا و برازنده توصیف می‌کرد و احساس لطیفش را نسبت به گل‌ها در دفتر خاطراتش یادداشت می‌نمود. گل‌های رنگارنگی که در این دشت شکفته‌اند همچون حرمسرای شاه شهید هستند، زنان حرم هر روز عصر لباس‌های زیبا به تن می‌کردند خودشان را می‌آراستند و همچون طاووس با وقار بسیار در اندرونی می‌خرامیدند. چشمان روزگار هرگز شاهد چنین ناز و غمزه‌ای نبود و دوباره هرگز آن را تماشا نخواهد کرد. نفرین خدا بر قاتل شاه شهید که هم شاه را به شهادت رساند و هم زندگی فراموش‌نشده‌ی بسیاری را بر باد داد.^۲

از حلب تا اسکندریه:

چهارشنبه ۱۹ ذی‌القعدة ۱۳۱۷: جاده‌ی امشب سواره‌روی عریضی است که با تخته‌سنگ‌های کوه سنگ‌فرش شده و جاده‌ی بسیار همواری است. خانه‌های این نواحی بسیار راحت و دلپذیر هستند. علاوه بر این زنان، مردان و کودکان این نواحی زیبا و خوش‌بر و رو هستند. این مردمان به‌راستی مهربان و خونگرم‌اند... اسکندریه شهر بزرگی است که چشم‌انداز زیبایی دارد و در دامنه‌ی کوه واقع شده است. هنگامی که از دامنه‌ی تپه‌های اسکندریه به پایین می‌آمدیم منظره‌ی شهر همانند وقتی بود که از دامنه‌ی شهرستانک به پایین آمده و پیش رویمان صاحبقرانیه قرار داشت.^۳

از بغداد تا سامرا:

چهارشنبه ۱۱ ربیع‌الاول ۱۳۱۸: نیمه‌شب در زیر نور دل‌انگیز ماه راهی شدیم. هوا خنک و دلپذیر بود. به شکر خدا همه چیز خوب بود. برای نماز صبح توقف کردیم، نماز خواندیم و دوباره راه افتادیم. پس از

۱. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۷۰.

۲. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۷۱.

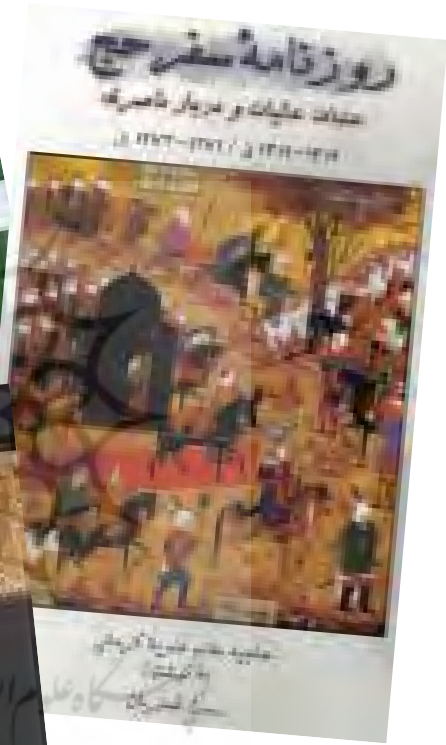
۳. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۷۹.

فاصله کمی گنبد درخشان و متبرک امامان همچون گنبدی نورانی ظاهر شد. هزاران هزار بار شکر که چنین توفیقی نصیبمان شد و چنین روزی را به چشم دیدیم. به محض آنکه چشمم به گنبد مقدس امام افتاد نخست برای شاه شهید دعا و طلب بخشش کردم و از درگاه دو امام و همچنین امام زمان خواستم تا شاه به سلامت از سفر فرنگ بازگردد و اقبال زیارت کربلا نصیبش شود و گنبد امام را با آجر طلا مرمت کند... سپس به زیارت مرقد مطهر رفتیم. رفتار خدام بسیار جالب بود. زمانی که وارد مرقد شدیم خدام از پیش جمع شده و بر سر هر دروازه فانوسی گذاشته بودند و فقط وقتی به ما اجازه عبور دادند که به آنها مبلغی پول دادیم. هر چقدر اخوی‌ام به آنها پول می‌داد باز آنها دادو قال راه می‌انداختند که این زن شاه است باید به هر کدامان انگشتر الماس و ردای ابریشم بدهد.

در گذشته نوشتن سفرنامه و مخصوصاً حج‌نامه پدیده رایجی بود و سفرنامه‌ها گونه ادبی محبوبی در ادبیات فارسی محسوب می‌شدند. نخستین نمونه‌های حج‌نامه از آن محمدبن حسین حسینی یزدی به نام *حجازنامه* (که در آن مؤلف خاطراتش را از سفر مکه^۳ در سال ۷۵۷ ه.ق مکتوب کرده است)، محی لاری با اثری به نام *فتوح‌الحرمین* (که شرح منظوم سفر مؤلف به مکه و مدینه^۴ در سال ۹۱۱ ه.ق است) و صفی‌ابن ولی قزوینی به نام *انیس‌الحجاج*^۵ هستند که به شرح سفر مؤلف در سال ۱۰۸۷ می‌پردازد. بسیاری از سفرنامه‌ها در قرون بعدی نوشته شدند. چنانچه بیشتر نیز اشاره کردیم زنان در امر سفرنامه‌نویسی فعال بودند و سفرنامه‌هایشان به مانند سفرنامه‌های مردان ارزشمند بوده و حاوی اطلاعات فراوان هستند. با توجه به علاقه روزافزون گونه ادبی سفرنامه‌نویسی، بدون شک مابقی سفرنامه‌های زنان ایرانی نیز حاوی اطلاعات وسیع‌تری درباره خصوصیات و ویژگی‌های این گونه ادبی است و اطلاعات بسیاری در اختیار محققان می‌گذارند.

۱. روزنامه سفر عتبات و مکه، ۱۲۶ تا ۱۲۷.
۲. ناصر خسرو در سفرنامه‌اش به روایت مراسم حج در سال ۴۴۰ می‌پردازد. احتمالاً این سفرنامه مقدم بر باقی حج‌نامه‌های ادبیات فارسی است.
۳. شماره ثبتي ۳۱۳/۲ آستان قدس رضوی، مشهد، تصحیح ایرج افشار، جز کتاب محیط ادب (تهران، ۱۳۵۷)، محمد جعفر یاحقی، در مجموعه رسائل فارسی خطی (مشهد، ۱۳۳۸)، ۲۷، ۴۵.
۴. نگاه کنید به پانویس بالا.
5. MS Or.1686, British Library, described in *the Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum* by Charles Rieu (London: British Museum, 1879-83), 3: 980.
۶. برای اطلاع از اسامی ۱۰۱ مسافر ایرانی نگاه کنید به: میقات حج، ۱۷ (۱۳۷۵): ۷-۱۵.

زنان زائر... / فضل الہی



پیام بہارستان / ۲۰، س ۴، ش ۱۴ / زمستان ۱۳۹۰